



میراث سیاسی شهید مزاری

گفتگو با استاد عزیزالله شفق

اشاره: استاد عزیزالله شفق یکی از یاران نخستین شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری و از بنیانگذاران سازمان نصر افغانستان و از موسسان حزب وحدت اسلامی افغانستان است. وی در ایجاد حلقات مبارزین اولیه مجاهدین در کابل نقش اساسی داشت و به همین خاطر از طرف حکومت وقت مورد تعقیب قرار گرفت. او سخنران توانا و مشهوری است که از این طریق در معرفی جهاد و مقاومت مردم افغانستان و نیز روشنگری در باره مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی نقش عمده داشته است. استاد شفق علاوه بر تبیین در خطابه و سخنرانی و داشتن روحیه انقلابی، شاعر و یک چهره فرهنگی نیز هست که از وی یک مجموعه شعر با عنوان «شکوفه‌های شفق» منتشر شده است. او هم‌اکنون نیز یکی از چهره‌های سیاسی تاثیرگذار در میان مردم ما است.

اداره مجله عدالت و امید

عزیزالله شفق

عزالدین: با عرض سلام و آرزوی طول عمر برای جناب عالی، به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی و یارانش، پنجمین شماره گاهنامه «عدالت و امید» به موضوع «دولت سازی و ملت سازی در اندیشه شهید مزاری» اختصاص یافته است. البته هر موضوعی که از نگاه جناب شما قابل ارائه درباره شهید مزاری باشد، امیدواریم در این مصاحبه بیاید. در ضمن این مصاحبه فراتر از یک مصاحبه معمولی خواهد بود؛ زیرا در سال های گذشته مصاحبه های کوتاه با بسیاری از یاران و نزدیکان شهید مزاری انجام شده است. ولی امسال بنابراین است که تنها با چند تن از نزدیک ترین یاران شهید مزاری مصاحبه صورت گیرد و این مصاحبه ها مفصل تر و حاوی مطالب ناگفته باشد. از این که قبول زحمت فرمودید از شما قدردانی می شود. پرسش نخست ما این است که برای نخستین بار چگونه با شهید مزاری آشنا شدید و از نظر شما ایشان چه ویژگی هایی داشت که در دیگر یارانش نبود یا کمتر دیده می شد؟

شفق: بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از جناب شما و آرزوی نجات و سربلندی برای مردم افغانستان و شادی روح شهدا به خصوص شهید مزاری. اولین بار، وقتی خیلی جوان بودم، ایشان را در شهر بغلان صنعتی دیدم. بار دوم در کابل زمانی که دوره عسکری اش را سپری می کرد، دفعه سوم در قم، شاید اوایل زمستان ۱۳۵۱. ایشان تازه برای تحصیل قم آمده بود و من عازم نجف بودم. دیدار سوم، آینده مبارزاتی مشترک برای ما ساخت که از جمله ایجاد «حزب حسینی» بود که با جمعی از دوستان وجود آوردیم که در ادامه فعالیت های مشترک ما هم زمان با آغاز دوران مقاومت بر ضد حکومت کمونیستی و اشغال کشور توسط شوروی شد و سپس همراهی و همکاری ما در سازمان نصر افغانستان و سرانجام حزب وحدت اسلامی افغانستان و خلاصه افتخار هم زمی من با ایشان؛ اما سخن درباره ویژگی های شخصیتی ایشان بخش سنجیده کار است. وقتی از تعاریف کلیشه ای معمول در افغانستان بگذریم، مهم ترین خصوصیت شهید مزاری این بود که در عین آنکه از نظر فکری بسیار متعصب، سخت گیر و جزم اندیش به نظر می آمد، ولی هرگاه با او همراهی و همدلی پیدا می کردی، او را دارای فکر دقیق، هوش سرشار و اندیشه سیال می یافتی. کسی که با تفکر اسلامی انترناسیونالیستی و جهان وطنی زندگی، فکر

و مبارزه کرده و عمری را در همین فضا نفس کشیده، اما وقتی که در برابر واقعیت زندگی در افغانستان قرار می گیرد و همچنین کسی که از افق تفکر اسلام بدون مرز، وقتی به مرزبندی های سخت و کانکریتی در افغانستان وارد می شود، هم باورش را تغییر می دهد و هم خواست و شعارش را؛ و پس از آن سه موضوع، محوری ترین خواست های او را تشکیل می دهد: ۱. طرح وحدت ملی با اصرار و تأکید در برابر مرزبندی های قومی، زبانی و...؛ ۲. طرح رفع محرومیت محرومین در برابر حق تلفی و محرومیت بخش های وسیع مردم کشور؛ ۳. جرم نبودن «هزاره بودن»، جرمی که بار گران سرگذشت تاریخی تلخ بخشی از مردم این سرزمین بوده است. برای همین بود که شهید مزاری برای زدودن این بار جرمی و در برابر ستم مضاعف و جنایت هولناک ایستاد و با فریاد رسا فریاد زد: ما می خواهیم که دگر «هزاره بودن جرم» نباشد. شهید مزاری بر اساس همین تفکر سیال و برخلاف تفکر سنتی حاکم، چه در سازمان نصر افغانستان چه در حزب وحدت اسلامی افغانستان، همراه با سایر روشن اندیشان مسلمان از احقاق حقوق انسانی زنان با قاطعیت جانب داری کرد. هرگاه باوری در ذهن و وجدان مزاری شکل می گرفت و مدلل می شد، بر پای آن استوار می ایستاد و با سازش و معامله، خود و دیگران را به مغالطه نمی انداخت و در برابر حفظ و پاسداری از منافع مردم هیچ منفعت شخصی را اجازه نمی داد که حتی برای یک لحظه او را به انحراف بکشاند. در محدوده اداره اش نه بیت المال را حیف و میل کرد نه می گذاشت تا دیگران حیف و میل کند.

عزالدین: نقش شهید مزاری در تشکیلات سازمان نصر چه بود و چگونه این سازمان، تشکل یافته تر از دیگر احزاب جهادی تبارز کرد؟

شفق: شهید مزاری یکی از مؤسسان سازمان نصر افغانستان بود. وی با دیگر مؤسسان و مسئولین سازمان، گاهی در داخل، بیشتر در خارج از کشور بر جذب بسیج و مدیریت نیروهای سازمان نقش برجسته داشت و بیشترین توانمندی را در اکمال نیازهای جبهه ها و تأمین مایحتاج مجاهدین دارا بود؛ اما اینکه چطور سازمان نصر افغانستان متشکل تر از بقیه احزاب جهادی تبارز پیدا کرد، دلیلش سابقه کار تشکیلاتی آن بود. بقیه احزاب به استثنای «مجاهدین مستضعفین»، «اسلام مکتب توحید» «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی»، دیگر

احزاب جهادی، اغلب در خارج از کشور به دنبال سرتاسری شدن جهاد و مقاومت مردم در برابر استبداد سیاه حکومت کمونیستی که مجال زندگی را از مردم گرفته بود به وجود آمدند و آنان عده‌ای را جمع‌آوری کردند امکاناتی را دست و پا کردند تا حضور خود را برای جلب کمک و کسب امتیاز و اعتبار در جبهه‌ها نشان دهند، در حالی که اغلب مؤسسان آن‌ها ابتدایی‌ترین تعریفی از حزب نداشتند و راجع به تشکیلات حزبی هیچ نمی‌دانستند آن‌هم احزابی که سنگین‌ترین کار نظامی و جنگ با یک ابرقدرت را تجربه می‌کردند. واقعیت درونی آن دسته از احزاب، همان است که یکی از فرماندهان گفته بود: «احزاب برای ما در نقش استخوانی است که تا گوشت و چربی دارد، ما در اطراف آن هستیم». متأسفانه این احزاب بی‌پیشینه بدون داشتن مواضع روشن و هدایت فکری، بدون حصار تشکیلاتی و نداشتن تعریف خوانا از دوست و دشمن و جذب بی‌رویه، منجر به حاصلی شد که امروز تمام مردم را تلخ‌کام و جهاد رهایی‌بخش ملی را با شدیدترین آسیب‌ها روبه‌رو ساخت؛ اما در برابر این احزاب قارچ‌مانند، سازمان نصر افغانستان، حاصل تجربه‌ای مبارزاتی است که با درک وضع مظلومیت مردم افغانستان و شناخت دقیق حکومت‌های ستم‌گرو وابسته تشخیص دادند که وظیفه ملی و اسلامی، تلاش برای نجات مردم و دفع ستم حکام مستبد و خودکامه است. همچنین تشخیص دادند که ادای مسئولیت دینی و میهنی، نیازمند مبارزه اصولی است که جز از طریق تشکیلات سیاسی دست‌نیافتنی نیست. به همین دلیل، دوستان هم‌فکر و همدرد در اولین شکل یعنی «روحانیت نوین» پیمان هم‌رزمی بستند و با ارتقای ظرفیت فکری و عملی مجموعه تشکیلاتی قوی و گسترده «حزب حسینی» را به وجود آوردند، در حالی که در شهر و روستاها و در میان تمام اصناف و طیف‌های مختلف جامعه افغانستان نفوذ کرده بود و موفق به هسته‌سازی شده بود. این شکل، پیش از کودتای کمونیستی دارای جدی‌ترین تشکیلات سازمانی و آرایش اصولی نیروها بود. همچنین این شکل هم‌زمان با حاکمیت کودتاچیان به مرحله‌ای از رشد و پختگی رسیده بود که در فرجام، موفق به ایجاد وضعیت تشکیلاتی تمام مخفی با نام تازه «جنبش

مستضعفین افغانستان» شد. این تشکیلات تمام مخفی، با فعالیت نظامی شهری و روستایی جدی‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر پوشالی حاکمیت وارد کرد. سازمان نصر افغانستان، شکل کامل‌تر و رشد یافته‌تر تمام فعالیت‌های قبلی بوده، در عین حال مجموعه‌ای از نخبگان طلاب افغانستانی مقیم مشهد را که زیر نام «گروه مستضعفین» فعالیت داشتند نیز جذب کرده و در برابر همه ضرورت‌های نوین مبارزاتی با آمادگی کامل روبه‌رو گردید و در هیچ موردی غافلگیر نشد.

عزاد امین: ظاهراً هم در آغاز و هم در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ مشکلاتی در رهبری سازمان نصر به وجود آمد، دلیل یا دلایل آنچه بود؟ یک نامه مفصل جناب عالی در همان سال‌ها به یارانتان در سازمان نوشته بودید و از برخی مسائل گلایه کرده بودید، دلیل نگارش و محتوای آن نامه چه بود؟

شفق: در آغاز تشکیل سازمان نصر، آن دسته از برادران داخل کشور با شنیدن خبر عبور دوستانشان در بیرون از کشور از «حزب حسینی» بدون در جریان قرار دادن دوستان داخل کشور و ایجاد سازمان نصر، عصبانی شدند. به همین دلیل «جنبش مستضعفین افغانستان» را به وجود آوردند که با آمدن شهید مزاری و به تعقیب آن شهید ضامن علی واحدی موضوع حل گردید؛ اما من فکر می‌کنم که در سال ۱۳۶۰ یک نامه از طرف دوستان از خارج به دستم رسید، چون آن زمان از شورای مرکزی سازمان تنها من در داخل کشور بودم، بقیه اعضا همگی در ایران بودند. نامه به خط سید حسین حسینی بود. وی با تأکید نوشته بود: حتماً برای زنده نگه داشتن سازمان به ایران بروم. در همین نامه تمام اعضای شورای مرکزی امضایشان بود، در حال که هر کدام در کنار امضا تأکیدی هم علاوه کرده بودند. اول زمستان از بهسود راه افتادم. وقتی آنجا رسیدم، متوجه شدم که جنجال از یک فراز مقاله مرحوم قسیم اخگر ناشی شده است. این مقاله ضمن تحلیل مفصل از شعار «نه شرقی نه غربی» گویا چنین بیان داشته بود که می‌خواهند تحت پوشش صدور انقلاب به خلع ید از انقلابیون واقعی بپردازند، چیزی تقریباً به همین مضمون؛ و دولت ایران سازمان نصر را تحت فشار گذاشته بود که در فرجام، شورای مرکزی دودسته شده بود حتی تا سرحد انشعاب پیش رفته بود. آقای حسینی همه را

ملامت می‌کند که شما روی سفرهٔ خون شهدای سازمان ورنج و زحمات شبانه‌روزی رزمندگان، از جمله شفق که در داخل مخلصانه جانبازی می‌کنند نشسته‌اید. بسیار بی‌مروتی است که برای مرگ و ترحیم سازمان او را بی‌خبر می‌گذارید. سپس آنان تصمیم می‌گیرند و قاصد و نامه برای من می‌فرستند. با شنیدن تمام استدلال دوستان، من گفتم: به هیچ‌عنوان اجازه نمی‌دهم که سازمان از هم بپاشد. باید از راه تفاهم مشکل را حل کنیم. سرانجام تقریباً پس از شش - هفت ماه وقت خرج کردن،

بود که من دوستان را از رقابت‌های منفی درون‌سازمانی مورد ملامت قرار داده بودم؛ ولی خیلی دقیق به خاطرمانده است. مورد دوم پس از آغاز تلاش‌ها برای وحدت احزاب شیعی بود. در حالی که شدیداً مریض و نگران اوضاع جهاد و آینده‌ای مردم بودم، تمام دوستان با اصرار مرا برای تداوی پاکستان فرستادند. مطابق توصیهٔ دکتور معالج، برادرم عصمت‌الله (قاسم) شفق مرا در یکی از شهرهای دورافتادهٔ پاکستان (هنگو) برده بود تا تماس را با اخبار لحظه به لحظهٔ افغانستان قطع کند. در آن

”

سازمان نصر افغانستان، حاصل تجربه‌ی مبارزاتی است که با درک وضع مظلومیت مردم افغانستان و شناخت دقیق حکومت‌های ستمگرو وابسته تشخیص دادند که وظیفهٔ ملی و اسلامی، تلاش برای نجات مردم و دفع ستم حکام مستبد و خودکامه است. همچنین تشخیص دادند که ادای مسئولیت دینی و میهنی، نیازمند مبارزهٔ اصولی است که جزاز طریق تشکیلات سیاسی دست نیافتنی نیست.

“

از مشکلات گذر کردیم و از انشعاب جلوگیری. آقایان سید حسین حسینی و سید عبدالحمید سجادی در این مسیر از سر دل‌سوزی و صف‌ناپذیر تلاش کردند. سختی‌ها و دشواری‌های بسیار در این مسیر روی می‌داد و ما هر سه تن در برابر لجاجت دوستان به بن‌بست می‌رسیدیم و گریه‌های سجادی تنها وسیلهٔ عبور از بن‌بست به حساب می‌آمد. در غیر این دو مورد مشکل جدی نداشتیم. منتهی بروز اختلاف نظر خاصیت زنده بودن است. ما افتخار می‌کنیم که هیچ مشکلی نتوانست بر ما غلبه کند. مکتوب مفصل گلایه‌مندی من از دوستان عبارت‌اند از دو مورد: یکی در اوج مشکلات جنگ‌های داخلی

شرایط مکتوبی برای شورای مرکزی سازمان نوشتم. البته هر دو نامه بسیار مفصل و در حدود دوازده صفحهٔ بزرگ بود که طی آن نگرانی‌ها را از آیندهٔ وحدتی که مشکلاتی مه‌ارنشده‌ی شود. در آن نامه‌ها تأکید کرده بودم که باید به قوام تشکیلاتی که ضمانت پیروزی و ضامن پاسداری از فردای پیروزی است اهمیت دهیم تا در اثر اتر ازم پاشیدگی همهٔ دستاوردهای ما ضرب هیچ نگردد.

عزیزان: شهید مزاری به یک‌باره از سازمان نصر برید و با تشکیل حزب وحدت تمام توان خود را در این راه صرف کرد، دلیل این همه دل‌بستگی به وحدت چه بود؟



شهید مزاری از سازمان نصر هیچ‌گاه نبرید و قطع رابطه نکرد، حتی در شرایطی که دیگران در بامیان برای انجام فعالیت‌های مقدماتی وحدت مصروف بودند، ایشان در جهت ساختن قلعه تاریخی جنگی برای سازمان نصر با صرف کار و هزینه سنگین در شولگره مشغول بود. نمی‌دانم که یاران شمال آن بنای یادگار شهید مزاری را محافظت می‌کنند یا نه؛ اما قضیه وحدت، فکری بود که در اجلاسی در پایگاه پنجاب با ارزیابی وضع عمومی توسط اکثریت شورای مرکزی سازمان (سازمان نصر) به استثنایی خلیلی و واعظی که در خارج بودند، ما به این نتیجه رسیدیم که حکومت نجیب رفتنی است. در آن شرایط با توجه به ذهنیت نامساعد آن زمان، وضع بسیار ناهنجار از سوی رهبران پیش‌بینی شد؛ لذا برای مقابله مناسب، در همان اجلاس فیصله شد تا همه ما تمام مشکلات را فراموش کنیم و برای وحدت کامل آماده شویم و تلاش کنیم. زمانی که تلاش‌های مقدماتی امیدواری خلق کرد و نشست‌های پنجاب، لعل، بهسود و جاغوری به موفقیت‌های دست یافت، مزاری از جمله طراحان اولیه، این ضرورت را حس کرد تا تمام وقت خود را وقف اتحاد نیروهای جهادی بسازد؛ بنابراین، وی در ایجاد جریانی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» تمام استعدادش را با اخلاص و فداکاری تمام هزینه کرد. وی برای با برآورده شدن این آرزو به خارج از کشور سفر کرد و زحمت‌ها و خطرهای سفر را به جان خرید. همه دل‌بستگی مزاری به حزب وحدت دل‌بستگی او به مردم و سرنوشت مردم بود و کارنامه‌اش در دوران تصدی ریاست حزب و سرانجام شهادتش در این راه شاهد این مدعا است.

عزیزمید: چه دلایلی باعث شد که حزب وحدت تشکیل شود و

نقش شهید مزاری در این تشکیلات چه بود؟

شفق: هرچند در جواب قبلی به این موضوع اجمالاً پرداختم، اما باز هم موضوع را کمی توضیح می‌دهم. اشاره‌هایی که در رابطه با انگیزه و کیفیت تولد احزاب جهادی داشتم و حالت بی‌مرزی مطلق در جذب نیروها از سوی این احزاب، شبیه به وضعیت بی‌مرزی خود افغانستان پیدا کرده بود. همان‌گونه که نفوذ در افغانستان سهل‌الوصول شد، همین مسئله دامنگیر

اغلب احزاب نیز شد. دست‌های پیدا و پنهان، همان‌گونه که کل کشور را صدمه زد، طوری که مردم تا مدت‌های طولانی نتوان آن را باید بپردازد، خلاصه عوامل نفوذی و عناصر ناباب نادان و استفاده‌جو و آن‌هایی که جهاد و ضرورت‌های آن را درک نمی‌کردند، وسیله مشکلاتی شدند که منتهی به بروز جنگ‌های بسیار تلخ و شکننده داخلی گردید. ضرورت وحدت و عبور از فضای خصومت‌های کاذب درون مردمی نیازی بود که قبل از همه از دل درخواست‌های ساده و آرزوهای عموم مردم عادی مطرح می‌شد. هرچند اقدام عملی، اول توسط مسئولین سازمان نصر و پس از آن پاسداران طرح و دنبال شد، اما بدون تردید وجدان‌های بیدار و مسئول در بقیه احزاب و جریان‌ها نیز وجود داشت که این داعیه را حمایت می‌کردند، وگرنه توفیقی حاصل نمی‌شد. البته زمانی ضرورت وحدت به‌گونه بسیار روشن مدلل گردید که متأسفانه محور احزاب مقیم پاکستان تلاش کردند تا موجودیت هزارها و شیعیان را نادیده بگیرند و سپس به تدریج انکار کنند. چندصدایی و اختلاف، تمنای غیر ملی را زیر تأثیر قرار می‌داد؛ لذا ساخت حزب وحدت تلاشی بود برای ایجاد یک صدا، یک موضع و یک خواست معقول دارای پشتوانه استدلال و قابل طرح در همه جا. پس از تشکیل حزب وحدت که همه احزاب جهادی در آن تجمع کردند، به استثنای حرکت اسلامی که یک بخش آن در حزب وحدت متعهد ماندند و رهبری آن با بخش عمده‌اش از وحدت فاصله گرفت، حزب وحدت توانست موقعیت نمایندگی از مردم هزاره و جامعه تشیع را به دست آورد. از آن لحظه به بعد هرچند هنوز به حقوقی که باید برسند نرسیده، ولی همه به حق ضایع شده تاریخی این مردم اعتراف کرده‌اند و انکار نمی‌توانند، ولی استیفای به حقوق هم نظری، تعهد و وفاداری به مردم و شهادت بزرگان را می‌طلبند که بتواند از خود و منافع خود به نفع مردم چشم‌پوشی کنند. شهید مزاری در موقعیت سکان‌داری این کشتی روبه‌امواج باصلابت تمام از خود صلاحیت نشان داد و این پروژه را کامل کرد که اگر در آن زمانه مصالحه و معامله مدیریت این داعیه به دست غیرایشان می‌بود، معلوم نبود مسیر کاروان به سوی کدام ظلمات منحرف می‌گشت و مردم گرفتار چه سرنوشت تلخ می‌گردید.

عزالدین: حزب وحدت و شخص شهید مزاری فدرالیسم را راهکار مناسب برای نظام سیاسی افغانستان پیشنهاد کرد، دلایل این امر چه بود و ایشان چه مزیت‌هایی در این نوع نظام سیاسی می‌دانست؟

شفق: طرح فدرالیسم حاصل کار دورهٔ بامیان شورای مرکزی حزب وحدت به ریاست شهید مزاری است، پیش از آنکه ایشان به کابل منتقل شود. من در آن سه موضوع را می‌بینم: ۱. ادارهٔ حزب از بیکارگی و وقت‌گذرانی با مسائل بی‌ارزش و کم‌ارزش، شورای مرکزی را برای کار روی مسائل اساسی فعال کرده بود که هم با مسائل جدی سیاسی آشنا می‌شدند و هم حزب در موضوعات جدی کشوری دارای دیدگاه و مواضع روشن و مدلل می‌گردید. ۲. یکی از مواضع‌گیری‌های بسیار باارزش شهید مزاری حضور همهٔ اقوام ساکن در افغانستان از طریق نمایندگان باصلاحیت و قانونی‌شان در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرنوشت کشور و مردم بود. شهید

”

گروه‌های جهادی که از بادهٔ پیروزی
خمار بودند و همگی شان خواب
پادشاهی می‌دیدند، حتی قدرت
تحلیل این راه هم نداشتند تا ارزیابی
کنند که در شکست شوروی چند
درصد نقش داشته‌اند و چند درصد
آن مربوط به تناقضات داخلی و
خرابکاری‌های رقبای جهانی آن
می‌شد. خیال می‌کردند شوروی را به
تنهایی شکسته‌اند و حریفی ندارند.
به همین دلیل در برابر حوادث بعدی
غافلگیر شدند.

“

بارها قاطعانه این مطلب را یادآور می‌شد که هیچ‌کس حق ندارد بدون حضور ما دربارهٔ سرنوشت ما و کشور ما تصمیم بگیرد. روی همین موضوع، «طرح فدرالیسم» می‌خواست بگوید که ما در تعیین سرنوشت غایب نیستیم و هیچ‌کس نمی‌تواند حضور ما را نادیده بگیرد و این هم طرح پیشنهادی ما برای آیندهٔ ۳۰. در شرایطی که طبق ضرب‌المثل معروف «شتر در خواب بیند پنبه دانه»، دیگران، همگی خواب نزول اجلال در قصر دلگشا و لمیدن بر تخت خواب ظاهرشاه را می‌دیدند و برای ادارهٔ صحیح کشور و انتقال آن از شرایط بحران چند دهه جنگ به سوی وضعیت عادی لحظه‌ای درنگ نکرده بودند. همان هم سبب گردید تا بحران بدتر از دوران جنگ با کمونیست‌ها و شوروی به وجود آید. حزب وحدت به ریاست شهید مزاری طرح فدرالیسم برای ادارهٔ کشور و عبور از مرحلهٔ بحران را پیش نهاد کرد؛ ولی در فضای تسخیر شده توسط جهل سیاسی و ناتوانی رهبران از درک واقعیت و نیازهای پیش رو، این طرح مورد توجه قرار نگرفت و آنچه نباید پیش آمد. البته زمانی که طرح در بامیان داشت پخته می‌شد، من در خارج از کشور مأمور تأمین برخی نیازمندی‌ها به خصوص در رابطه با غرب و جنوب غرب کشور داشتم، چه اینکه آن‌ها از مرکزیت حزب (بامیان) بسیار فاصله داشتند و حساسیت اوضاع ایجاب می‌کرد تا پیش از آنکه مشکلی پیش بیاید باید به آن‌ها رسیدگی شود. به همین دلیل زیاد در جریان استدلال دوستان نیستم. وقتی من داخل آمدم مقرر حزب در کارته‌سه شهر کابل بود و زمان طرح‌های پیشنهادی گذشته بود.

عزالدین: چرا شهید مزاری در برابر حکومت وقت ایستاد و جنگ سه سالهٔ غرب کابل به وجود آمد؟

شفق: اولاً حکومت آن زمان، نه مطابق قانون تشکیل شده بود نه قانونی حکومت می‌کرد، بلکه تنها امکانات دولتی را به شکلی در اختیار گرفته بود؛ بنابراین مخالفت با آن، اختلاف بین دو جریان بود نه ایستادگی در برابر حکومت قانونی. ثانیاً اولین مشکل متأسفانه بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد اسلامی مربوط به عبدالرسول سیاف در ساحهٔ پل سرخ شهر کابل به وجود آمد و مدعیان حکومت به جای اقدام برای حل

آسیب دیده‌اند. با استدلال تراشی‌های زیرکانه نمی‌توان ننگ و روسیاهی آن را پاک و رسوایی آن را تطهیر کرد. این موضوعات که جهانسوز چه کرده و تیمور جهانگشا کجا را تخریب کرده یا چنگیز خان کجا را آسیب رسانده، اگر واقعیت صد درصد هم باشد، این واقعیت را نمی‌تواند تغییر دهد که یک عده با کشور خود و مردم خود چه بیداد کرده و چه ستم روا داشته و کشور و ملتی را در شعاع ضربه‌های تبعیض ستم و انحصارطلبی در بدترین وضعیت قرار داده‌اند. آسیب‌ها و خرابی‌هایی که توسط شوروی به وجود آمده، نمی‌تواند کم‌کاری‌ها ضعف‌ها و خرابی‌های امروز و فردای حکام کشور را توجیه کند.

عزیزمید: با این که شهید مزاری می‌دانست که نمی‌توان به طالبان اعتماد کرد، چرا با این گروه وارد مذاکره شد؟

شفق: گروه‌های جهادی که از بادهٔ پیروزی خمار بودند و همگی شان خواب پادشاهی می‌دیدند، حتی قدرت تحلیل این راهم نداشتند تا ارزیابی کنند که در شکست شوروی چند درصد نقش داشته‌اند و چند درصد آن مربوط به تناقضات داخلی و خرابکاری‌های رقبای جهانی آن می‌شد. خیال

مشکل به نفع اتحاد و برضد حزب وحدت وارد جنگ شد و وضعیت را پیچیده‌تر ساخت. حزب وحدت بنای جنگ با هیچ طرف را نداشت، ولی در برابر تعرض و تهاجم دیگران حق شرعی قانونی و انسانی خود می‌دانست تا از مردم و مصالح مردم خود دفاع کند و در عین حال همیشه باب مذاکره را باز گذاشته بود و تلاش داشت تا مسائل ذات‌البینی را با تفاهم و مذاکره حل کند. به همین دلیل وقتی دو طرف بر سر فرستادن وزرای حزب توافق کردند، وزرای حزب معرفی شدند و برای تصدی و وظیفه به وزارتخانه‌های مربوطه حضور پیدا کردند، ولی با همهٔ این‌ها آتشباری بر روی غرب کابل قطع نشد. دلیلی وجود ندارد که مزاری یا حزب وحدت برای ترور و نفی فیزیکی مدعیان حکومت اقدام کرده باشد، در حالی که همه می‌دانند که در افشار با به کارگیری کار بسیار گستردهٔ اطلاعاتی و استخدام نیروهای مزدور و اجیر و صرف هزینهٔ سنگین می‌خواستند مزاری را شهید کنند و مردم هزاره را تحقیر کنند و حلقوم حق‌طلبی و عدالت‌خواهی را بریده و صدای آزادی را خاموش کنند یا زمانی که مقرر شخص مزاری در زیرزمینی‌های سفارت شوروی بود، آن‌هم به دلیل فشار بمباردمان‌های پی‌هم مزدوران ارگ‌نشینان کابل پروژه‌ای توسط شخص رئیس‌جمهور وقت پلان و برنامه‌ریزی شد و افرادی را ظاهراً به شکل پناهنده فرستادند تا مقرر مزاری را بمب‌گذاری کرده ایشان را به شهادت برسانند. گناه مزاری تنها یک چیز بود: آن این که افغانستان به گذشته نمی‌تواند برگردد و در تمام مسائل و موضوعات باید حضور و حق همهٔ اقوام رعایت گردد، ولی متأسفانه اشتباه سقوی را تکرار کردند، در حالی که رقبای بسیار قدرتمند داشتند و هزاره‌ها با آن‌ها مشکل نداشت. متأسفانه هم در سقوی و هم در حکومت به نام مجاهدین توان خود را در جنگ با هزاره‌ها از دست داده همه چیز را باختند. جنگ سه ساله در غرب کابل با درد و تأسّف محاسبهٔ اشتباه ارگ‌نشینان بود که به عوض ایجاد موازنهٔ مطمئن به همکاری حزب وحدت و هزاره‌ها برای نجات افغانستان، بالای هزاره‌ها تنها نیرویی که به کمک آن می‌توانست این موازنه را به وجود بیاورد، تهاجم برده باعث ارتجاع وحشتناک تاریخی شدند و فرصت حیات انسانی و متمدنانه را از مردم گرفتند. واقعیت تلخ و دردناک تاریخی که تمام اقوام افغانستان بدون استثنا از آن رنج برده‌اند و

”

جنگ سه ساله در غرب کابل با درد و تأسّف محاسبهٔ اشتباه ارگ‌نشینان بود که به عوض ایجاد موازنهٔ مطمئن به همکاری حزب وحدت و هزاره‌ها برای نجات افغانستان، بالای هزاره‌ها تنها نیرویی که به کمک آن می‌توانست این موازنه را به وجود بیاورد، تهاجم برده باعث ارتجاع وحشتناک تاریخی شدند

“



می‌کردند شوروی را به تنهایی شکسته‌اند و حریفی ندارند. به همین دلیل در برابر حوادث بعدی غافلگیر شدند که از جمله پدیده طالبان که برای همه ناشناخته و طبق معمول هیچ ارزیابی هم درباره آن‌ها صورت نگرفته بود تا شناخت نسبی از آن‌ها به دست آید. وقتی که گروه طالبان به همکاری پاکستان و حامیان آن‌ها سریع و برق‌آسا شروع به پیشروی کردند، متأسفانه اغلب درصدد تماس با آن‌ها برآمدند. اولین تماس‌ها را رئیس‌جمهور و وزیر دفاع وقت داشتند و احتمالاً کمک‌های مالی هم باید در اختیار آن‌ها گذاشته باشد. مزاری علاقه‌ای برای تماس با آن‌ها نداشت، ولی احتمال می‌دهم سه مسئله ایشان را برای تفاهم با طالبان متقاعد کرده باشد، اینکه می‌گویم احتمالاً به این دلیل که حاصل جمع‌بندی من از اطلاعات پراکنده است و مباشرین قضیه به قول معروف نم‌پس نمی‌دهند. بدین ترتیب ابهام و پیچیدگی لاینحل بر کل قضیه حکومت می‌کند: ۱. هیئتی از نمایندگی حزب از ایران برای مذاکره توسط مولوی فقیرمحمد به قندهار رفته بود که مطمئناً پیام‌های موافقی به کابل منتقل کرده بودند. ۲. مذاکراتی هم با تشویق و میانجی‌گری پاکستان در اسلام‌آباد بین افرادی از حزب وحدت و طالبان صورت گرفته و مطمئناً اطمینان‌های داده شده بود. ۳. مؤثرترین افرادی که در کابل در کنار شهید مزاری بودند و نسبت به اشراف آن‌ها به مسائل مربوطه، شهید مزاری به آنان اعتماد داشت، آن‌ها به دلیل عدم امکان رویارویی نظامی با طالبان مزاری را تشویق به کنار آمدن با طالبان کرده بودند. ۴. سرانجام وضع بد لجستیکی بیشتر از همه ایشان را در وضعیتی قرار داد که تن به مذاکره با طالبان بدهد و با بدعهدی و پیمان‌شکنی طالبان غرب کابل در فشار بین دو جبهه طالبان و دولت نام‌نهاد مقاومتش تمام شد. سرانجام با شهادت مزاری مردم در وضع کاملاً متفاوت قرار گرفت. داستان شهادت مزاری موضوع بغرنجی است که هیچ رمزگشایی نشده و این نقطه یکی از ناکامی‌های حزب پس از شهادت مزاری است. در دومین دور حزب وحدت در بامیان به ریاست آقای خلیلی، وقتی که نیروهای طالبان در دره میدان با حزب وحدت رودررو قرار گرفت قرار شد تا با میانجی‌گری داکتر صادق مدبر مذاکره صورت بگیرد. از جانب حزب وحدت سید محمد سجادی، محمدنبی نوید و من از

”

میراث شهید مزاری حاصل رنج، فداکاری و قربانی‌های بی‌شماری است که مردم ما در این راه داده و فرد فرد مردم و اعضای حزب به استثنای آن‌هایی که در کنار مخالفین قرار گرفتند در ایجاد و قوام این میراث نقش ایفا کرده‌اند. باید در نهایت تواضع به همه آن‌ها حرمت نهاده شده و قرضه‌های خون و رنجشان را به یاد داشته باشیم.

“



برگشت می‌شدم که غرب کابل سقوط کرد و مزاری به شهادت رسید و در رابطه با حوادث پیش آمده در کابل و شهادت مزاری ذهنم انبار از سؤال‌های بی‌پاسخ است.

زوالیمنه: شما به عنوان یکی از یاران شهید مزاری و یکی از چهره‌های اصلی حزب وحدت، از نحوه میراث‌داری شهید مزاری چقدر راضی هستید و به نظر شما چرا میراث سیاسی شهید مزاری پارچه پارچه شد؟

شفق: هرچند وقتی می‌گوییم: «میراث شهید مزاری»، واقعاً میراث شهید مزاری چیست؟ از طرفی میراث شهید مزاری حاصل رنج، فداکاری و قربانی‌های بی‌شماری است که مردم ما در این راه داده و فرد فرد مردم و اعضای حزب به استثنای آن‌هایی که در کنار مخالفین قرار گرفتند در ایجاد و قوام این میراث نقش ایفا کرده‌اند. باید در نهایت تواضع به همه آن‌ها حرمت نهاده شده و قرصه‌های خون و رنجشان را به یاد داشته باشیم. در پاسخ این سؤال در نهایت درد و تأسف احساس می‌کنم هیچ سرسرفرازی وجود ندارد. همان‌گونه که در حضور داشت شهید لغزش‌های جدی به وجود آمد و دیوارهایی از بدنه حزب فروریخت و همان ریزش‌ها مسئله بیست و سه سنبله را به وجود آورد. متأسفانه پس از شهادتش نیز ریزش‌ها متوقف نشد. فعلاً من در جایگاه قضاوت نیستم زیرا که آن زمان مناسبات خود را می‌طلبید تا مدلل کنیم که تقصیر

طرف شورای مرکزی و ریاست حزب موظف شدیم و از طرف طالبان به ریاست مولوی امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور و عضویت مولوی نیازی والی ولایت وردک و فرمانده جبهه میدان طالبان در مذاکره شرکت کردند و نشست در سیاپیتاب قرارگاه مرکزی داکترمدبر صورت گرفت. موضوعی که به این مصاحبه ارتباط دارد، موضوع شهادت استاد مزاری است. هیئت طالبان قاطعانه مدعی شدند که قاتل مزاری نیستند، زیرا مزاری در دست آن‌ها بوده، پس خود را مسئول امنیت مزاری می‌دانند، ولی آن‌هایی که مزاری را شهید کردند (به قول نماینده طالبان) خیلی زور آور بودند. آن‌ها پیش نهاد داشتند که با ادامه مذاکرات ما تمام اسناد خود را ارائه می‌دهیم اگر ثابت توانستیم ما شهید نکرده‌ایم برادران هزاره ننگ قاتل بودن مزاری را از ما بردارند و ناتوانی خود را در تأمین امنیت ایشان می‌پذیریم؛ اما چون مذاکرات قطع شد، ادعای طالبان موضوع را لااقل برای من پیچیده تر ساخت. این همه برای آن است که قبل از بیست و سه سنبله به خاطر درگذشت برادرم محمدنادر در پاکستان به آنجا رفتم. از آنجایی که خانواده اکثراً در ایران بودند، بنابراین مجبور شدم تا در ایران برای برگزاری مراسم فاتحه بروم. هنوز از گرفتاری آن فارغ نشده بودم که متأسفانه برادرم عصمت‌الله (قاسم) شفق که در واقع زندگی من و فامیل بود در کابل شهید شد و گرفتاری برایم به وجود آمد. تازه آماده

ریزش‌ها به دوش چه کسانی است. آنچه مسلم است پس از شهادت مزاری برای اقتدار مجدد حزب وحدت اسلامی افغانستان، شخصیت‌های حزب در وضعیت تحمل ناپذیری همدیگر قرار گرفتند و ناهماهنگ‌هایی را سبب گردیدند که من در تمام موارد یک‌تنه اقدام کردم و مشکل را به‌گونه‌ای مهار می‌کردم که سبب نگرانی شورای مرکزی مردم و اعضای حزب نگردد، اما در بامیان جمعی که ناراضی به نظرمی رسیدند با سقوط بامیان به دست طالبان که خود کلاف سردرگم دیگری است، با انتقال موقت مرکزیت حزب به تهران، ناراضی‌های بامیان با هماهنگی تعداد دیگر از ایران دست به انشعاب اعلام نشده زدند و با هماهنگی حسین انوری و محمد اکبری و... به طالقان رفتند و در کنار شورای نظار و دولت مقیم بدخشان قرار گرفتند و وزارتخانه‌هایی را در طالقان منصب‌داری کردند. وقتی برای آخرین بار با شکست طالبان، حزب وحدت در بامیان و مزارشریف قدرتمند درخشید و حرف تشکیل حکومت پیش آمد، من باورم این بود که این دو مرکز تخلیه نشود و با داشتن این دو مرکز ما حرف جدی در افغانستان خواهیم داشت، ولی حرفم قبول نیفتاد. با انتقال مرکزیت بامیان و اقتدار مزارشریف به کابل، همان‌گونه که من پیش‌بینی کرده بودم، فقط غرب کابل برای حزب ماند و تمام توانایی‌های دیگرش را از دست داد. بدتر از آن رقابت شخصیت‌های طراز اول حزب منجر به فاصله‌های جدید شد. فاصله‌های پیش‌آمده در کابل که در شعاع تأثیر مستقیم خرابکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی قرار داشت، خود به خود میراث شهید مزاری و داعیه بزرگ آن شهید و سایر شهدا را زیرمهمیز رقابت نابود کرد و صرفاً سال یک بار در سالگرد شهادت شهید مضمون سخنرانی‌ها گردید، آن هم بیشتر در هیئت شعار و کمپین. هم‌اکنون فضا به‌گونه‌ای آسیب دیده که هرکس در کابل باشد و سرش به تنش بیارزد هر داعیه‌ای را که مطرح کند نمی‌تواند به آن وفادار بماند، بلکه در دام رقابت‌های ناسالم در مغالطه ذهنی گرفتار می‌شود.

عزیزان: آیا الگوی شهید مزاری در تشکیل حزب وحدت و ایجاد انسجام درون‌قومی برای امروز هزاره‌ها، ضروری است؟ اگر هست چه باید کرد؟

شفاق: مهم‌ترین کاری که در زعامت شهید مزاری میسر شد تمرکز تمام نیروهای بالفعل مردم بود که در یک سنگر با یک

شعار و یک هدف در کنار هم قرار گرفتند و با اصالت دادن به مردم همه فاصله‌ها را امر فرعی و شخصی قلمداد کرده هیچ چیزی را اجازه ندادند تا سبب بروز نفاق گردد و هرکسی هم که انگیزه‌های غیرمردمی را دخالت دادند تصفیه گردیده و صفوف مردم از آن‌ها پاک‌سازی شد. هم‌اکنون ما بیش از بیست سال از آن فضا و شرایط فاصله گرفته‌ایم. کیفیت تغییر در این اواخر به‌گونه‌ای است که هیچ چیز و هیچ‌کس را با دیروزش نمی‌توان شناسایی و تعریف کرد، بلکه همه را در همان لحظه و شرایطی که هست باید در نظر گرفت. باگذشت بیش از بیست سال از شهادت آن شهید سرخ‌روی سبزکیش، بیش از بیست سال از آن شرایط هم عبور کرده‌ایم. چیزی که تغییر نکرده، حق‌خواهی و عدالت‌طلبی است و شعارهای محوری شهید تأمین وحدت ملی رفع محرومیت از محرومین و زدودن هویت مجرم از هزاره‌ها؛ اما نیروهای بالفعل فاصله ذهنی عمیق‌تر پیدا کرده است. تفاوت‌ها بسیار جدی‌تر از گذشته است و تضاد منافع بسیار گسترده‌تر گردیده است. روشن‌تر بگویم اصلاً فضای تنفس سیاسی غیر از فضای دیروز است. تجمع و تمرکز نیروهای بالفعل حول یک محور با همان مکانیسمی که در غرب کابل دیروز به وجود آمد به نظرم نزدیک به محال است. تنها راهی که امروز به عقیده من وجود دارد، آن است که ما دروازه ذهن خود را به روی واقعیت بگشاییم و آن را بپذیریم. عوض تخریب واقعیت یک‌دیگر را قبول کنیم و دنیایی را که یکی از جدی‌ترین شاخصه‌های آن اندیشه‌های مختلف و متفاوت فراوان است، این تفاوت‌ها را به رسمیت شناخته و به‌عنوان اندیشه‌های انسانی احترام بگذاریم. در چنین فضا ممکن است که اعتماد به وجود بیاید و در جهت تشخیص مصالح مردم تفاهم شکل بگیرد و اصولی‌ترین راه برای تأمین آن گزینش شود و مصالح مردم میسر گردد.

عزیزان: جناب استاد از اینکه وقت و فرصت خود را در اختیار ما گذاشتید، از شما سپاسگزاریم. از خداوند برای شما کامکاری آرزو مندیم و برای شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری که یکی از رهبران تاریخ‌ساز معاصر کشور است، جاودانگی و بهشت برین شفق: تشکر